

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که شده، ما هم یک توضیحی دادیم. اگر کسی مالک نصف خانه باشد، بعد به کسی بگوید نصف این خانه را به تو فروختم...

یکی از حضار: بلندتر.

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: صدا نیست. میکروفون... میکروفون... صوتش... یا صدایش را بلندتر کنید یا...

آیت الله مددی: نمی دانم من بلد نیستم اگر هست. بلد نیستم. اما دوز است منزل ما دارد یک ساعت و نیم می رود. سابقاً دو ساعت می رفت. دیروز هم یک ساعت و نیم رفت صبح. نمی دانم می خواهند زمان را کم بکنند، کم کم یک ساعت بکنند با سرد شدن هوا. خب هوا که خیلی عوض شده انصافاً که خیلی هوا...

به هر حال، بحثی که الان مطرح است، بحث این است که اگر «لو باع من له نصف الدار قال بعثک ملک نصف الدار» که این مرحوم شیخ «ملک» هم آورده که آقایان حذف کرده اند یا برداشتند و ظاهراً نه، نکته ای داشته. البته نکته اش خیلی واضح نیست، یعنی شاید این صورت واضح تر از نبودن کلمه ملک باشد.

علی ای حال، آیا مراد نصف مختص است یا نصفی که به اصطلاح مشاع است؟ یعنی در حقیقت آن نصفی که مال ایشان هست نصفش، نصفی هم که مال شریکش است نصفش، آن وقت آن نصفش را ایشان فضولی می شود، عقد فضولی می شود در آن نصف دوم، در ربع آن مال مالک دوم، فضولی می شود. این را بحث کردند آقایان که آیا نصف مشاع است.

عرض کردیم نکته ای اساسی بحث را در این قرار دادند که وقتی گفت «بعثک»، یعنی من تملیک کردم، پس باید ملک من باشد. ظاهر کلمه «بعثک» این است که ملک من است، پس آن نصف مختص می شود. دقت کردید؟ «نصف هذا الدار» هم همین طور، چون نصف دار ملک ایشان است. ظاهر کلمه... مرحوم نائینی از این راه وارد شده است.

ظاهر کلمه‌ی «نصف الدار» هم به این معناست که مراد مشاع باشد. یعنی نصف مختص باشد. از آن طرف، «نصف» در لغت عرب به معنای نصف مشاع است. این دو تا ظهور با هم تعارض دارند. البته نائینی بعداً می‌گوید اصلاً ظهور جمله، اصلاً این ظهور جمله، «بعثک نصف الدار»، این جمله ظهور دارد در اینکه مراد نصف مختص است.

عرض کنم که حالا اصطلاح که در اصطلاح بحثی نداریم. به نظر من اگر نائینی به جای جمله، کلام را می‌گفت بهتر بود. چون جمله مقدار مفلوظ است، آن مقداری که آدم تلفظ می‌کند. اما اگر می‌گفت کلام، نصف کلام، یعنی مقداری که تلفظ می‌کند و قرائن سیاقی و حالیه. چون این قرائن سیاقی و حالیه هم خیلی تأثیرگذارند. مثلاً اگر ایشان مالک کل خانه بود، گفت نصف خانه را به شما فروختم، مراد نصف مشاع است.

اگر ایشان مالک نبود اصلاً، فضولی بود، گفت آقا نصف خانه را... بنا بر صحت فضولی، نصف خانه را فروختم، این هم نصف مشاع است. چون مالک هیچی نیست دیگر، وقتی می‌خواهد بفروشد، مالک هیچ نبوده. اگر مالک نصف خانه بود، گفت نصف خانه را فروختم، این ظهور در نصف مختص دارد. یعنی اگر ایشان به جای جمله به نظر من کلام می‌گفت، یعنی با دلالت حالیه و سیاقیه و قرائن حالیه که مثلاً «بعث» گفته، «نصف دار» گفته، نصف دار هم ملک ایشان است، از خارج می‌دانیم نصف خانه ملک ایشان است، این شواهد نشان می‌دهد که مراد ایشان از «بعثک نصف الدار» نصف مختص است. روشن شد آقا؟ پس ولو کلمه «نصف» ظهور در مشاع دارد، لکن خود کلام ظهور در نصف مختص دارد. یعنی کلام ظهورش در این جهت است.

بعد مرحوم شیخ بحث، چون این بحث را ما خواندیم سریع رد شدیم، یک توضیحی بدهم به نظرم روشن نشده، یک توضیحی بدهم تا روشن بشود. بعد مرحوم شیخ می‌گوید حالا اگر ولی باشد یا وصی باشد یا وکیل باشد. وکیل باشد، نصف خانه که ملک خود اوست، نصف خانه هم وکیل است. طرف مثلاً آن شریکش گفته من به تو وکالت می‌دهم می‌خواهی بفروشی بفروش. حالا اگر گفت «بعثک نصف الدار» چطور؟ باز هم نصف مختص است یا نصف مشاع؟ چون ایشان دیگر حق تصرف در آن نصف دیگر هم داشته، چون وکیل است دیگر.

یا اگر ولی باشد، ولی بر یک بچه‌ای است، مصلحتش هم هست فروش خانه و ولایت بر بچه دارد و سهم بچه نصف خانه است، سهم خودش هم نصف خانه است. گفت «بعثک نصف هذا الدار»، «نصف ملک الدار»، آیا اینجا باز هم حمل می‌شود بر نصف مختص یا حمل می‌شود بر نصف مشاع؟ اگر ولی یا وکیل باشد چون در اینجا می‌تواند تصرف بکند به عنوان ولایت یا وکالت.

مرحوم نائینی عقیده اش این است که همان که مالک نصف شد، گفت «بعتک نصف الدار»، این خودش به اصطلاح نکته می شود که در کلمه «نصف» تصرف بشود و بگوییم مراد نصف مختص است. حتی اگر وکیل باشد. چرا؟ چون ظاهر جمله این است که این نصفی که مال خودش است را فروخت دیگر. بله در آن نصف دیگر هم ولایت دارد اما مال خودش که نیست. در آن نصف دیگر وکالت دارد اما مال خودش نیست. دقت کردید؟

یکی از حضار: یعنی اگر بخواهد آن نصف را بفروشد باید تصریح کند که نصف فلان را...

آیت الله مددی: ها، نصف او را... والا... این راهی بوده که مرحوم نائینی هم رفته اند، مرحوم شیخ هم در اینجا همین را می فرمایند. عبارت شیخ را یک بار دیگر می خوانیم. «ثم انه»، عرض کردم اگر اینجا ایشان در حاشیه عنوان زده، در این چاپ جدید، اگر این عنوان می آمد در متن بهتر بود، فقط بین پرانتز یا بین کروشه می گذاشت. یا یک خطی رویش می گذاشت. رسمشان این است که بعضی ها ستاره می گذارند. وقتی یک چیزی اضافه می کنند، اول و آخرش یک ستاره می گذارند، ستاره کوچکی بالایش می گذارند که این اضافه از ماست. یک عنوانی می داد به باب.

عرض کردم چندین باب است، متأسفانه شیخ انصاری به قاعده‌ی آن زمان همه را پشت سر هم آورده. حتی خود مرحوم نائینی هم مرتب جدا نکرده، این قابل جدا کردن است، خیلی راحت می شود جدا کرد. هر بابی را، هر عنوانی را جدا بکنیم. لذا ما مجبوریم جدا بکنیم. پس عنوان دوم این است که ایشان ولی باشد یا وکیل باشد.

«كما انه لو كان البایع مثلاً... عفوا... لو كان البایع وکیلاً فی بیع النصف او ولیاً... بله... عن مالک... عن مالکة فهل هو کالاجنبی... بله وجهان مبنیان»، عرض کردم «وجهان» یعنی دو احتمال داده می شود با قطع نظر از قول.

«مبنیان علی ان المعارض لظهور النصف فی المشاع هو انصراف لفظ المبیع الی مال البایع»، ایشان از راه انصراف لفظ... گفتیم نائینی سه تا انصراف گرفته. یک، «بعت»، فعلش. وقتی گفت «بعت»، یعنی من مالک هستم. خب مالک نصف است. یکی انصراف فعل. یکی انصراف مبیع. وقتی می گوید نصف خانه را فروختم، یعنی چیزی که ملک من است را فروختم. نصف خانه ملک ایشان است. یکی انصراف جمله اصلاً، که من به جای جمله گفتم کلام. اصلاً خود این کلام ظهور در این دارد که آن نصفی که ملک ایشان است را فروخته. خود این کلام ظهور دارد. دقت کردید؟ خود کلام با دلالت های سیاقی و شواهد حال. چون ایشان مالک نصف بوده، پس ظهور لفظ نصف... دقت کنید، ظهور لفظ نصف در مشاع یک ظهور افرادی است، یعنی یک ظهور تصوری است. اما ظهور کلام، ظهور تصدیقی است.

.....

فرق این دو تا روشن شد؟ کلمه «نصف» ظهور افرادی دارد، ظهور تصویری دارد در نصف مشاع. اما فعل ایشان یا مبیع، ایشان مرحوم شیخ اینجا مبیع را آورده، یا ظهور جمله به تعبیر شیخ، یا به تعبیر بنده ظهور کلام. مراد من از ظهور کلام یعنی مجموع کلام را از فعل و مبیع و بعد اینکه سیاق، شواهد خارجی و مالک بوده، مالک، این همه را حساب می کنیم، این ظهور را حساب می کنیم. این را من گفتم با مرحوم نائینی، مرحوم نائینی ظهور جمله گرفته، اشکال ندارد، نمی گویم اشکال دارد. اما من فکر می کنم به جای ظهور جمله اگر می گفت ظهور کلام بهتر است. چون تعبیر به جمله، ظاهر است در ملفوظ است قضیه ملفوظه، اما کلام که گفتیم شواهد سیاقی را هم می گیرد شواهد خارجی را هم می گیرد یعنی شواهدی که هست مجموعه ی شواهد این است که نصف مختص را فروخته است خوب اگر وکیل بود یا وصی بود باز هم آنجا همین است باز هم آنجا نکته همین است چون اینکه بخواد به عنوان وکالت این را قبول کرده باشد یا به عنوان ولایت این شاهد می خواهد ظاهرش این است که در آنچه اصیل است انجام داده آنچه که اصیل است نصف خانه است نصف مختص است.

یکی از حضار: استاد این فرض ها در یک معامله در چه حالتی مورد فرض قرار می گیرد؟ اگر دو نفر دارند معامله می کنند می گوید بعثک نصف الدار، مال را می خرد مرد است خوب می پرسد از او منظورت چیست نصف کجا؟ نصف آن، نصف چه کسی مثلاً همین جا یعنی طرف فروخته خریده أصلاً در دادگاه دعوا شده یا نه أصلاً این را گفت معلوم شد نصف مشاع بود یا بگویند منظورم نبود بعد با این دعوا می شود اینقدر قطعی اش کرد که هر دو من گفتم نصف منظورم نصف أصلاً مختص خودم بود می گویند نه نصف مشاع بود بعد از این جمله قاضی محکومش کند

آیت الله مددی: بله عرض کردم من اگر یادتان باشد تشریف داشتید یا نه عبارت سنهوری را می خواندم، عبارت سنهوری تعبیرش این است که دعوی پلیسی، تعبیر به دعوی پلیسی دارد حالا دعوی پلیس همین طرح دادگاه که شما دارید می گویند، بحثی که الان می کنیم این است که اگر این بحث به دادگاه رسید دادگاه حکم می کند یا نه، یا می گوید کلام مجمل است کلام مبهم است چیزی نمی گوید دقت می کنید؟ ما می گوئیم با شواهدی که داریم کلام را وقتی معنا می کنیم این شواهد نشان می دهد مراد نصف مختص است مرحوم نائینی یکی از حضار: الان که وقتی که دانگ، الان دانگ مثلاً یک دانگ دو دانگ سه دانگ یک دانگ از شش دانگ، دانگ خودم را فروختم کافی است.

یکی از حضار: انصراف به مشاع دارد

آیت الله مددی: یک دفعه ببینید مثل اینکه شما تشریف بردید بیرون عرض کردم یک دفعه ایشان مالک خانه است می گوید نصف خانه را فروختم مشاع است یک دفعه ایشان مالک خانه نیست اصلاً می فروشد فضولی است باز هم مشاع است می رود از مالک اجازه می گیرد، یک دفعه ایشان مالک نصف خانه است می گوید نصف خانه را فروختم ببینید، دنگ خودش را، این را از کجا فهمیدیم از شواهد الی از لفظ نه مرحوم نائینی گفت ظهور جمله من به جای ظهور جمله عوض کردم گفتم ظهور کلام چون جمله ظاهر است در قضیه ی ملفوظه آن مقداری که تلفظ کردیم، آن مقداری که تلفظ کردیم شاید به قول ایشان ابهام داشته باشد اما ظهور کلام این است.

پس اگر تماماً ملکش باشد یا می خواهد از طرف بخرد می گوید آقا نصف خانه را از تو خریدم او هم می گوید فروختم اینجا ظاهراً نصف مشاع است، اما اگر می داند طرف مالک نصف است می گوید نصف خانه را خریدم نصف خودش دیگر، مرحوم نائینی یک فعل را می گوید شاهد است می گوید دو مبیع لفظ مبیع چون مبیع نصف دار است مالک نصف دار است این هم شاهد است، سه خود جمله اصولاً ظهور در نصف مختص دارد خود جمله، ما کلام نائینی را عوض کردیم به جای جمله گفتیم کلام، چرا عوض کردیم چون جمله یعنی آن مقداری که تلفظ می شود. آن مقداری که تلفظ شده، نگفت نصف مختص است یا نصف مشاع. در آن مقداری که تلفظ شده کلمه «نصف» آمده، ادعا کرده اند این کلمه «نصف» ظاهر است در نصف مشاع. آن وقت اینجا این طور می گویند: ظهور کلمه «نصف» در نصف مشاع، یک ظهور افرادی و تصویری است.

اما ظهور کلام در نصف مختص، ظهور تصدیقی است. ظهوری است که به جمله مستند است. آن ظهور افرادی است، این ظهور تصدیقی است. ظهور تصدیقی بر ظهور افرادی مقدم است. مرحوم شیخ اینجا دقت کنید، ایشان از راه مبیع وارد شده است.

«مبنیان علی ان المعارض» ببینید بحث را سر چه برده مرحوم شیخ عمده این است که کلمه ی نصف ظاهر است در نصف مشاع حالا شما می خواهید کلمه ی نصف را بنزید به نصف مختص این دلیل می خواهد نکته این است عمده ی تعارض به خاطر کلمه ی نصف و آن که ایشان مالک نصف خانه است عمده اش این است، یعنی عمده ی معارضه سر ظهور کلمه ی نصف در مشاع است لکن این ظهور یک ظهور افرادی است دقت کردید؟

یکی از حضار: تا... تصدیقی اصلاً صورت نمی گیرد، از کلمه استفاده

آیت الله مددی: از جمله

یکی از حضار: نه نه، یک بار روی کلمه

آیت الله مددی: یک دفعه روی فعل حرف می زند

یکی از حضار: یک بار گفت افرادی، ظهور افراد ظهور تصویری است. ظهور تصویری اصلاً تابع فعل تصدیقی

آیت الله مددی: ظهور مبیع و ظهور فعل ظهور تصویری است اما ظهور جمله تصدیقی است

یکی از حضار: ظهور فعل هم شاید تصدیقاً مطرح کرد اصلاً در حد تصویری باشد قابل معارضه با ظهور جمله نیست.

آیت الله مددی: نه معین می شود این سه تا با همدیگر هم ظهور فعل هم ظهور مبیع هم سیاق حال اینها همه جمع می شود ظهور جمله به قول ایشان ظهور جمله جمع می شود می گویند مراد نصف مختص است.

یکی از حضار: الان شما فرمودید فرد افرادی در تصویری می ماند ظهور جمله به مرحله تصدیق می رسد آن وقت اصلاً بیع بین این دو تا تعارضی نیست اگر پله‌ی تصویری مانده به پله‌ی تصدیقی

آیت الله مددی: خوب همین دیگر من می گویم بین مقید و مطلق تعارض نیست برش می دارد اینها می گویند این تقیید می زند نصفی که در مشاع ظاهر است می شود در نصف مختص، اعتبار به قید است ظهور قید را حساب می کنند، مثلاً رأیت اسدا یرمی می گویند محتمل است که مثلاً اسد به معنای شیر باشد یرمی را هم به معنای مثلاً اینکه مثلاً سر و صدایی می کرد یا فلان یا مثلاً بچه اش را پرت کرد مثلاً من باب مثلاً به دهانش گرفت پرت کرد اما می گویند آن نه ظهور یرمی در اینکه مراد تیراندازی بکند ظاهر تر است پس اسد به معنای انسان شجاع است. یک اصطلاحی دارند که ظهور قید مقدم بر ظهور مقید است، در ظهور مطلق مقید است. روشن شد؟

ایشان می گوید «وجهان مبنيان علی ان المعارض لظهور النصف فی المشاع هو انصراف لفظ المبیع»، ایشان از راه انصراف لفظ مبیع گرفته است. مراد اینجا از لفظ مبیع، نصف، نصف الدار. این نصف الدار مبیع است. «نصف الدار» این انصراف دارد «الی مال البایع». عرض کردم مرحوم نائینی گفت خود ظهور فعل هم همین طور است. وقتی گفت «بعث»، ظاهراً مال خودش است دیگر، مال دیگری نیست. و کذلک ظهور جمله اصلاً، ایشان گفت غیر از ظهور اینها، اصلاً ظهور جمله در این جهت است. سه تا ظهور را ایشان گرفته.

لذا این... یعنی بحث این است که آیا این مطلب درست است؟ ما می توانیم در دادگاه مطرح بکنیم؟ عرض کردم در کتاب های عربی شاید غربی ها هم این طور باشند، این دعوا، «بولیسی» نوشته. یعنی مراد از «بولیسی» دادگاه است. به دادگاه می شود کشید؟ این در دادگاه مورد قبول هست یا نه؟ آن ظهوری که در کلمه «بعث» و «نصف الدار» هست مقدم باشد بر ظهور «نصف» در «مشاع».

دیگر در «مشاع» نمی آید. «مبنیان...»، روشن شد؟ چون من این را سریع خواندم، امروز فکر کردم که این را باز شرحش بدهم عبارت را چون خود شیخ هم به نظر من غیر از اینکه حالا جدا نکرده است مسائل را، خودش هم یک توضیح روشنی نداده به نظر من. «علی ان... الی مال البایع فی مقام التصرف». این «مقام التصرف» شاید مرادش فعل باشد.

«فی مقام التصرف، بله، بله، فی مقام التصرف و... او ظهور التملیک فی الاصاله». این در باب وکیل و وصی است. ظهور تملیک در باب به اصطلاح اصالت، اقتضا می کند که این مال خودش را فروخته باشد.

«الاقوی هو الاول» که این لفظ مبیع بخورد به مال بایع. به آن نخورد. «ظهور تملیک فی الاصاله»، اصالت اینجا به فکر می کنم مرادش از اصالت درست نباشد، مرادش این باشد که ایشان حق تصرف داشته، چون حق تصرف داشته پس تصرفش درست است، نصفش مال خودش است، نصفش مال وکیل، موکل یا ولی است، به اصطلاح مولی علیه.

«هو الاول لأن ظهور التملیک فی الاصاله من باب الاطلاق»، این که گفته. بله و «ظهور النصف فی المشاع و ان کان كذلك» این اطلاق اصطلاحی نیست اطلاقی که فایده ندارد «و ان کان كذلك الا ان الا ان ظهور المقید وارد علی ظهور المطلق». آنی که به عنوان قید می آید مقدم است. «و ما ذکره شهید الثانی رحمه الله من عدم هذا... به اصطلاح من عدم قصد الفضولی الی مدلول اللفظ»، فضولی، اشکال شهید ثانی این بود که اصلاً فضولی مدلول لفظ را قصد نمی کند، وقتی می گوید «بعت» یعنی چه؟ مالک که نیست، مأذون از طرف مالک هم نیست، مأذون شرعی هم نیست، پس چطور اصلاً بگوید «بعت»؟ «بعت»، قصد بیع نمی کند.

«و ان کان مرجعه الی ظهور وارد علی ظهور التملیک مقید... معذرت می خواهم... الا ان مختص بالفضولی لأن القصد الحقيقي موجود فی الوکیل و الوصیه». در آنها وجود دارد. «فالاقوی فیهما الاشتراک فی المبیع... بله... تحکیمًا لظاهر النصف». ایشان اشتراک من نفهمیدم اشتراک ایشان مراد مشاع است یا نه، یعنی در مبیعی که نصف آن ملکش است اشتراک پیدا می کند. «الا ان يمنع ظهور النصف الا فی النصف المشاع». چون بعد می گوید نه نمی شود. ظهور نصف در نصف مشاع قوی است. «ظهور... فی المجموع و اما ملاحظة حق المالكین و ارادة الاشاعة فی الكل من... بله من حیث انه... من حیث انها... انه مجموعهما فغیر معلومة». این معلوم نیست. «بل معلومة العدم». این «معلومة العدم» نوشته، باید مؤنث باشد. «بالفرض و من المعلوم ان النصف المشاع بالمعنی المذكور یصدق علی نصف المختص».

از اینجا به نظر من مرحوم شیخ می خواهد وارد مطلب دیگری بشود. حالا به نظر من این طور است، عبارت ایشان ابهام دارد. ایشان می خواهد یک چیز دیگری بگوید که این هم مطلب خیلی لطیفی است. این از اول هم این را می گفتند خیلی لطیف بود. بگوییم آقا اصلاً کی گفت که «نصف» ظهور در نصف مشاع دارد؟ اصلاً کی این را گفت؟ «نصف» ظهور در نصف مشاع دارد. «نصف» به معنای این است که یک چیزی دو قسمت مساوی بشود. حالا می خواهد به نحو مشاع باشد یا مشاع نباشد. و ما وقتی که کلمه «نصف» را به کار می بریم، اعم از اینکه مشاع باشد یا نه. پس این مواردش فرق می کند. در یک موارد مشاع مراد است، در یک موارد مختص مراد است. یکی از حضار: در هیچکدام ظهور ندارد.

آیت الله مددی: هر کدام ظهورش. فرض کنید همین مسئله مهر که حالا بعد مطرح می کند که عرض کردم در روایات ما آمده، در مسئله مهر این است که «فنصف ما فرضتم». اگر همه مهر موجود است، نصف آن را باید بدهد. اگر خود خانم در ایامی که عقد بسته اند نصف مهر را به فرض به پدرش بخشید، نصف دیگر مانده است. اما این شوهرش او را در، قبل از طلاق، قبل از به اصطلاح چیز، قبل از دخول، طلاق داد. در اینجا همان نصف موجود کافی است. نه اینکه یک ربع از این می گیرد، یک ربع از آن نصف... نه، قیمت... نه. همین نصف. به عبارت آخری، کلمه «نصف»، «فنصف ما فرضتم» به نصف صدق می کند، چه نصف مشاع، چه نصف مختص، هر دویشان نصفند دیگر، چه فرقی می کند.

یکی از حضار: ظهور در هیچکدام ندارد.

آیت الله مددی: اگر مرحوم شیخ از اول... دیگر آن تعارض هم برداشته می شود.

یکی از حضار: روایت ظاهراً می گوید آنی که از خودش است بدهد، مال خودش است بدهد.

آیت الله مددی: همین دیگر، خب حرف ما شد دیگر. اصلاً کلمه «نصف» یعنی نصف.

یکی از حضار: شما نیست...

آیت الله مددی: دقت کردید؟ یک جایی نصف مشاع است، یک جاهایی نصف مختص است، هر دو نصفند. اصلاً از آن راه نمی خواهد، اصلاً تعارض را نگیریم. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ این را مرحوم شیخ خیلی واضح نگفت، من برایتان واضح گفتم. یعنی من فهمیدم مراد شیخ این است، حالا اگر فهمیدم یا نفهمیدم نمی دانم. حرف صحیح و درست این است.

چرا؟ چون بعد که در نصف مهر می آید، مرحوم شیخ این مطلب را آنجایی گوید. ببینید در صفحه آینده «الا... لکن الظاهر انهم لم یريدوا... بله... بله... و ليس الا من جهة صدق النصف على الباقي فيدخل في قوله تعالى نصف ما فرضتم». در آیهی مبارکه نصف ما فرضتم نیامده که مشاع باشد نصف مختص هم نصف ما فرضتم است نصف مشاع هم نصف ما فرضتم هر دو نصف هستند ، می گویند نیست اینطور وقتی گفت بعثت نصف الدار مالک همه در نصف مشاع می شود و مالک نصف خانه است گفت بعثت نصف الدار مالک نصف مختص می شود .

پس بیاییم اصلاً بگوییم کلمه‌ی نصف این مطلب که شما می گوید ظهور در مشاع دارد روشن نیست نصف یعنی دو قسمت مساوی بشود نصف یعنی این ، دو قسمت مساوی ، حالا این دو قسمت مساوی گاهی اوقات مشاع است ، گاهی اوقات نصف مختص است هر دو صدق می کند برایش نصف دقت کردید چه شد ؟

یکی از حضار: به ظهور نصف معارض ندارد ؟

آیت الله مددی: آها دیگر معارض ندارد ، این تعیین می کند که کدام منظور است .

یکی از حضار: بعد خود نصف مجمل نمی شود ؟

آیت الله مددی: نه ، وقتی گفت نصف خانه را فروختم و مالک نصف خانه است نصف خودم است وقتی روایت آیهی مبارکه آمد و نصف ما فرضتم آن که فرض کرده بود کل این عین بود نصفش را خانم بخشید این نصف که الان موجود است این نصف ما فرضتم الان صدق می کند

یکی از حضار: همان جا مورد نزاع بود در همان حکومت مثلاً این شوهر

آیت الله مددی: می دانم ایشان مرحوم شیخ ایشان لذا چون دیروز من این عبارت را اجمالاً و لذا ایشان گفت و لعله لما ذکرناه می گوید شاید این نکته‌ای که ما گفتیم سر این است که اینها گفتند که این نصفی که الان دستش هست بدهد نکته‌اش این باشد پس نکته در حقیقت این است که اگر گفت نصف ، نصف اینکه شما می گوید ظاهر در نصف مشاع این را قبول نکردیم ، نصف یعنی نصف دو قسمت مساوی دقت کردید ؟ این در بعضی از موارد نصف مشاع می شود در بعضی از موارد نصف مختص ، نصف ، نصف است دیگر فرقی نمی کند نصف مختص هم نصف است دیگر ، وقتی نصف مهر را بخشید آن نصف دیگر هم نصف است .

یکی از حضار: استاد در خانه به خاطر اینکه خانه را نمی شود مثل نان یا مثلا مثل پرتقال را نصف کرد مشاع شده دیگر یعنی نصف به خاطر مورد که خانه است می شود مشاع اگر زمین بود می شود نصفش کرد خانه را نمی شود مثلا نصف کرد

آیت الله مددی: چرا خانه را هم نصف می کنند دیگر چرا خانه را هم نصف می کنند، زمین زراعتی را نصف می کنند خانه و باغ را نصف می کنند باغ جاهایش مختلف است نصف می کنند.

یکی از حضار: الان ظهور نصف در تملیک است بگویم نصفش برای ماست نصف هم برای ماست دیگر یعنی حقیقتا برای ماست ظهور نصف در این است، نمی شود بگویم ظهور هم در مشاع است هم در این ملک است سخت است.

آیت الله مددی: نصف یک عنوان عام است دیگر هر دو نصف است.

یکی از حضار: می گویم آقا نصفش برای ماست یعنی چه

آیت الله مددی: یعنی اگر این خانم نمی بخشید می گفتند نصف ما فرضتم به نحو نصف مشاع نصفی که دستش هست می داد به زوج الان نصفش را بخشیده نصفش دست خودش هست نصف ما فرضتم صدق می کند صدق نمی کند؟

یکی از حضار: در هر دو صدق می کند از یک جایی

آیت الله مددی: الان صدق می کند دیگر نصف ما فرضتم انصافا من به نظرم شیخ انصاری از اول این بحث را می گفت معارضه را می گذاشت کنار اصلا مرحوم نائینی معارضه را هم می گذارند کنار تمام، روشن شد؟ تمام نکته ی بحث تعارض کلمه ی نصف که ظهور در مشاع دارد اینجا نمی شود اصلا چه کسی گفت ظهور در مشاع دارد؟ نصف یعنی دو قسمت مساوی، ظهور در نصف مختص هم دارد آنها هم نسبت مساوی فرق نمی کند.

یعنی این خانم اگر الان آمد نصف مهری که الان دستش موجود بود داد این را نمی گویند نصف ما فرضتم عرف نمی گوید نصف ما فرضتم عرف هم این را نصف ما فرضتم می داند نصف مشاع هم نصف، پس بنابراین ظهور جمله به تعبیر نائینی ظهور فعل ظهور مبیع این سه تا ظهور یا ظهور کلام به طور کلی من معتقدم همه را با هم یکی بگیریم ظهور کلام در نصف مختص است، نصف مختص هم صدق می کند نصف برایش. بگویم مراد شیخ رحمه الله این است حرف بدی نیست انصاف حرف خوبی است که اصلا ما چرا این بحث را این جوری مطرح کردیم مشاع را معارض گرفتیم نکته ی اساسی اینکه نصف در نصف مشاع ظهور دارد این را معارض گرفتیم خوب چرا معارض

گرفتیم؟ نصف یعنی نصف می خواهد مشاع باشد یا مختص باشد جایی که قرائن نشان می دهد مشاع است مشاع، جایی که قرائن نشان می دهد نصف مختص، مختص.

یکی از حضار: این مشخص می کند برای تکلیف محل نزاع الان شما نباید نسبت به محل نزاع معیار بدهید؟ از اینکه محل نزاع بود نفهمیدیم مشاع هست یا نصف صدق می کند هر دو تا، ولی ثمره دارد مشاع باشد یا نصف.

آیت الله مددی: ثمره دارد عرض کردم ما قبول کردیم نه اینکه قبول کردیم گتره گفتیم نظر عرفی است عرف این را قبول می کند دقت کردید چه می خواهیم بگوییم؟

پس مراد از نائینی عبارت نائینی را این جور معنا بکنیم. «و من المعلوم ان نصف المشاع بالمعنى المذكور يصدق على نصف المختص» روش شد حالا می گویم عبارت شیخ یک کمی یا من بد می فهمم من که این جور فهمیدم که نصف بر او هم صدق می کند یکی از حضار: یعنی برای تعیین دیگر بعد از تعیین روایت که گفت همین که باقی مانده بدیم و از آن طرف هم چون صادق هست پس به حساب نشان

آیت الله مددی: نه مرحوم شیخ در اینجا أصلاً نظر به روایت نکرده خواسته حسب القاعدة درست بکند، چون معروف است مکاسب بیشتر با قاعده درست شده نه با روایت، خواسته با قاعده درست بکند که اگر نصف مهر را بخشید نصف دیگر نزدش بود شوهر طلاقش داد همین نصف موجود را بدهد نه نصفی که بیش از قیمت آن یکی دیگر است.

«على نصفه المختص الذى فقط ملكه ملك كليا يملك مصداقه فهو كما لو باع ثمن ببخشد كليا سلفا» مثل سیب مثلاً یک کیلو سیب روی درخت، «مع كونه ماذوناً فى بيع ذلك من غيره ايضاً» با اینکه ماذون باشد بله من غیره ايضاً «لكنه لم يقصد الا مدلول اللفظ من غير ملاحظة وقوعه عنه او عن غيره فان الظاهر وقوعه لنفسه ولأنه عقده على رضا نفسه، على چه؟ على ما يملك» «فصرفه الى الغير من دون سالف ولا وجه له» و حرف بدی نیست به نظرم اگر از این حرف را شیخ تقویت می کرد و روشن تر می نوشت بهتر بود و لذا ایشان می گوید لعله سر اینکه اصحاب فتوا دادند عده ای از اصحاب که اگر نصف مهر را بخشید و شوهر طلاقش داد نصف دیگر را بدهد آن نکته اش همان بود آن نصف دیگر هم صدق می کند نصف ما فرضتم برای نصف مشاع هم صدق می کند برای این نصفی که باقی است صدق می کند دلیل ندارد که بر نصف مشاع بکند.

«و لعله لما ذكرناه ذكر جماعة كالشهيدين» یکی شان فرموده شهیدین بیش از شهیدین چون روایت دارد اگر روایت داشته باشد قدماء هم دارند كالشهيدين كالفاضلين ، عرض کردم فاضلین محقق حلی و علامه حلی و الشهيدين الأول و الثاني وغيرهم الى بله صرح ذكر جماعة انه لو اصدق المراءة ايضا فوهبت نصفها المشاع بله قبل الطلاق استحق الزوج بالطلاق النصف الباقي لا نصف الباقي و قيمة نصف الموهوب ، اینجا این نسخه ای که من دستم است و دارم می خوانم نه آن که شما در دستگاهتان هست این یک سطر که اول صفحه ی ۵۲۴ آمده است این صفحه ی ۵۲۴ در اینجا سطر اولش تکرار است غلط است ، این را این جوری بخوانید: لا نصف الباقي و بل قيمة نصف الموهوب و ان

یکی از حضار: ...

آیت الله مددی: نه اینجا اضافه نیست این صفحه ی بعد اضافه اینجا درست است .

و ان ذكره ذلك احتمالاً و ليس الى من جهة صدق النصف على الباقي فيدخل في قوله تعالى فنصف ما فرضتم نکته اش این است. «و ان كان يمكن توجيه هذا الحكم عنهم عندهم مع انه لما كان ربع الباقي للمرأة من الموجود مثلاً خرج الطالب من الزوج»، آن از زوج خارج می شود و «مساو له من جميع الجهات»، چون مساوی هم هست، «فلا يغاير بيعها الا بالانصاف... فلا وجه لاعتبار القيمة نظير ما لو دفع المقترض نفس العين المقترضة مع عليها... مع كونها قيمة».

مثلاً فرض کنید یک غلامی را به اصطلاح گرفت، قرض گرفت که بعد بدهد، پولش را بدهد، بعد خود غلام را برگرداند. نمی شود گفت پول، آن را حساب بکند، خودش را برگرداند و خودش کافی است. «لكن الظاهر انهم لم يريدوا هذا الوجه و انما عللوا استحالة للنصف الباقي ببقاء مقدار حقه». چون گفتند این مقدار حقش که نصف مهر بوده باقی است. «فلا يخلو عن منافاة لهذا المقام». این با این مقام منافات دارد.

من چون نشد روایت را نگاه کنم، اگر این دستگاه ها را دارید آقایان لطفاً نگاه بکنند، به نظرم در آن کلمه «فوهبت نصفها» یا «نصفه» دارد، کلمه «وهبت» دارد. این روایت دارد اصلاً، عرض کردم این آقایان بعد از مرحوم شیخ هم عده ای باز وجوه دیگری گفته اند، بحث های دیگری کرده اند که دیگر نمی خوانیم. اصلاً احتیاج به این حرف ها ندارد. این روایت دارد، سؤال می کند همین سؤال به عینه، که «وهبت نصفها»، امام می فرمایند نصف دیگر را به او بده، به زوج بده.

یکی از حضار: «نصفها» اگر با هم یک فرق داشته باشند چه؟ یعنی مثلاً...

آیت الله مددی: خب نه نصف باید باشد، صدق نصف بکند.

یکی از حضار: نصف این زمین با نصف آن زمین فرق دارد.

آیت الله مددی: خب بله نه، نصفی که به لحاظ قیمت یکی باشند. نصف، نه مراد از نصف، نصف مساحتی، نصف قیمتی. علی ای حال این چون روایت دارد، طبق روایت...

یکی از حضار: عن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة فامهرها الف درهم و دفعها اليها فوهبت له خمس مئة درهم و ردها عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ترد عليه خمس مئة درهم الباقية لأنها انما كانت لها خمس مائة درهم فوهبتها له فهبته جائزة له و لغيره سواء. پس این مشاع نیست، این معین است دیگر. یعنی آن مقداری که هزار درهم مهرش کرد، بعد هزار درهم را به او داد، پانصد درهمش را جدا کرد، پانصد درهم داد به شوهرش.

آیت الله مددی: خب دیگر نصف مشاع همین است. یعنی به اصطلاح دویست و پنجاه درهم از خودش بدهد، دویست و پنجاه درهم از آن بگیرد. مشاع معنایش این است. دقت کردید؟ این روایت چند تا روایت دارد؟ یکی دیگر هم دارد به نظرم. این کجا بود؟ مصدرش را هم بخوانید.

یکی از حضار: وسائل، باب «ان من تزوج امرأة فوهبت له نصف المهر بعد قبض الجميع ثم طلقها قبل الدخول رجع عليها بالنصف الآخر»

آیت الله مددی: این همین عنوان باب، عنوان باب.

یکی از حضار: مصدر اصلی اش؟ محمد بن الحسن طوسی... مرحوم شیخ طوسی...

آیت الله مددی: باسناده

یکی از حضار: در تهذیب آمده باسناده «عن علی بن الحسن بن فضال»

آیت الله مددی: این علی بن الحسن بن فضال، پسر به حساب... عرض کردم روایت ابن فضال پسر پیش اصحاب ما کم آمده، خیلی کم آمده.

یکی از حضار: «عن علی بن اسماعیل عن منصور بزرگ»

آیت الله مددی: «عن منصور نه، عن منصور بزرج». «منصور بن یونس» لقبش بزرج است. فارسی عربی تعریض کردند منصور بن یونس آن هم واقفی است ایشان، آن اولی فطحی است این آقا واقفی است،

یکی از حضار: ثقه است؟

آیت الله مددی: ثقه توثیق شده بله اما واقفی است المنصور بزرج یعنی منصور بن یونس الملقب ببزرج فارسی نوشتند که لفظ بزرج بله بفرمایید عن چه کسی آقا؟

یکی از حضار: «عن ابن اذینه»، بعدش هم «عن محمد بن مسلم».

آیت الله مددی: خود عمر بن اذینه که از محمد بن مسلم نوشته، از زراره هم نوشته، کتاب هایش خیلی ارزشمند است. اما این نسخه از طریق واقفیه و فطحیه به ما رسیده.

یکی از حضار: این میراث واقفیه است، فقه آنهاست.

آیت الله مددی: احتمال دارد فقه آنها باشد.

یکی از حضار: مرحوم کلینی هم از محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن اسماعیل عن منصور بن یونس، باز همین... یکی از حضار: واقفی است.

آیت الله مددی: دیگر بعدش چه روایت دارد؟

یکی از حضار: روایت این باب بعدی رفته، باب دیگر ذکر نکرده.

آیت الله مددی: همین روایت یکی است؟

یکی از حضار: این از....

آیت الله مددی: یکی ایشان آورده... روشن شد آقا؟ آن وقت اگر این مطلب را ما قبول کردیم، این روایت را قبول کردیم، اصلاً تعدی بکنیم از مورد روایت تعدی بکنیم. بگوییم آقا همه جا «نصف» اعم از «نصف مشاع» و «نصف مختص» است، به مواردش فرق نمی کند. یکی از حضار: ظهوری پس ندارد.

آیت الله مددی: ظهور در نصف مشاع ندارد. این اصل این مطلب را منکر بشویم. این معارض، معارض، معارض را برداریم. بگوییم آقا «نصف» یعنی «نصف»، دو قسمت مساوی. حالا در یک جا می شود ظهور در «نصف مختص»، یک جا می شود «نصف مشاع». روشن شد؟ از اینکه معارضه با آن، این ظهور در نصف مشاع... اینها همه برداشته بشود. خود روایت بشود عمل بکنیم، تعدی هم از موردش بکنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين